



آمدند و ایستادگی کردند تا اینکه بالاخره سپاه و ارتش آمادگی مقابله با دشمن را پیدا کردند. فداییان اسلام حالت مستقلی برای خود داشتند. در آن زمان، ما در جبهه های غرب بودیم، ولیکن می شنیدیم که ستاد جنگ های نامنظم به مسئولیت خود حضرت آقا و شهید چمران تشکیل شده است. فعالیت فداییان اسلام در آبادان و احساس مسئولیتی که داشتند، باعث شد آبادان به طور کامل سقوط نکند. فعالیت این گروه در آبادان، چشمگیرتر از سایر نقاط بود.

از شهید هاشمی چه تصویری در ذهن شما هست؟ در اخلاق و شکل ظاهری شهید هاشمی ویژگی بارزی به چشم می خورد و آن هم اقتدارش بود. مسائل را بسیار صریح و رک بیان می کرد و ارتباطش چه با ارتش و چه با سپاه بسیار خوب بود. به طور کلی سید مجتبی زبازد جبهه های دیگر هم بود.

چه وضعیتی در اوایل جنگ حاکم بود که باعث می شد این افراد در جبهه ها حضور داشته باشند؟

این افراد بر اساس تکلیف دینی خودشان و انقلابی و براساس فرمانی که حضرت امام صادر کرده بودند و در واقع برخاسته از متن دین مبین اسلام و آن روحیه انقلابی حضرت امام بود، به جبهه آمدند. این افراد بدون کوچک ترین چشمداشتی در انقلاب هم حضور پیدا کرده بودند و آن را به ثمر رسانده بودند. در مورد دفاع مقدس هم فقط بر اساس خواسته امام و ارتباط قلبی ایشان با اکثر جوانان و اعتقادات دینی و میهنی به دفاع از کشور می پرداختند. اینها کسانی بودند که خیلی

**در اخلاق و شکل ظاهری شهید هاشمی ویژگی بارزی به چشم می خورد و آن هم اقتدارش بود. مسائل را بسیار صریح و رک بیان می کرد و ارتباطش چه با ارتش و چه با سپاه بسیار خوب بود. به طور کلی سید مجتبی زبازد جبهه های دیگر هم بود.**

نیروی منسجمی هم برای مقابله نداشت. بنی صدر در اوایل سال موافقت کرده بود که نظامی ها به شهرهای خودشان بروند و سازمان موجود ارتش تا حد زیادی از هم پاشیده بود. دشمن چنین اطلاعاتی را از نیروهای ما به دست آورده بود و در اینجا بود که نقش گروه های خودجوشی مانند فداییان اسلام بسیار بسیار موثر بود. ارتش بعث عراق در محاسباتش اصلا اینها را به حساب نیاورده بود. آنها تصور کرده بودند که ۳ روزه خوزستان را تصرف می کنند و در عرض یک هفته به تهران می آیند. در چنین شرایطی تاثیر این گروه ها بسیار تعیین کننده بود. فدائیان اسلام تنها در آبادان نبودند. مثلا خود ما وقتی در سرپل ذهاب بودیم، چند نفر از فداییان در آنجا هم بودند؛ البته کم بودند، ولی حضور داشتند. اینها

از شرایط روزهای اول جنگ برایمان بگوئید.

در روزهای اول جنگ، از سوئی استکبار جهانی، عراق را تقویت و از ارتش بعث حمایت سیاسی و نظامی می کرد و از طرف دیگر، فرماندهی کل قوا به عهده بنی صدر بود. ارتش و نیروهای مسلح آمادگی دفاع از کشور را نداشتند. اطلاعات کشور باید در زمان صلح به صورت مستمر کار کند و اطلاعاتش به روز باشد. این طبیعت کار است و همه کشورها این کار را انجام می دهند. به یاد دارم چند روز قبل از تجاوز ارتش بعث عراق، به بنی صدر نامه نوشتیم و گفتیم که به احتمال زیاد، عراق می خواهد حمله کند؛ ولی او گفت: «سپاهی ها چیزی از جنگ نمی دانند. جنگ یکسری محاسبات و فرمول هایی دارد. مگر به این راحتی جنگ می شود؟»

نیروهای مسلح آماده جنگ نبودند و به دنبال تجاوز رژیم بعثی، حضرت امام از جوانان خواستند هر کسی که توان دارد به جبهه ها برود و جلوی پیشروی دشمن را بگیرد.

نقش گروه فدائیان اسلام را در روزهای آغازین جنگ توصیف کنید.

یکی از گروه هایی که به صورت مردمی حرکت کرد، فداییان اسلام بود و ستاد جنگ های نامنظم که رهبری آن با شهید چمران بود. با اینکه امام از ۱۰ ماه قبل دستور تشکیل بسیج ۲۰ میلیونی را صادر کرده بودند، ولی بنی صدر هنوز به عنوان فرمانده کل قوا اقدامی انجام نداده بود. سپاه هم درگیر مسائل داخلی بود و



## هرگز از یاد انسان نمی رود...

«فدائیان اسلام، ارتش و سپاه» در گفت و شنود

شاهد یاران با سردار محمد کوثری

درآمد

تعامل سپاه و ارتش با فدائیان اسلام پیوسته از موضوعات بحث برانگیزی بوده که متأسفانه پاسخ دقیقی هم به شبهات مطرح شده داده نشده است. در این گفتگو به بسیاری از این شبهات پاسخ های روشن و دقیقی داده شده است.

شده است؟ اولین بار کی اسم ایشان را شنیدید؟ روزها و ماه‌های اول جنگ و تقریباً پایان سال ۵۹ بود و بسیاری از نیروها به دنبال این بودند که در جبهه‌های دیگر چه می‌گذرد. خرمشهر بالاخره بعد از ۳۴ روز با خیانت بنی‌صدر سقوط کرد و آبادان در محاصره بود و همه دلهره آبادان را داشتند، مخصوصاً اینکه در آبادان پلایشگاه بود و کسانی که در آبادان بودند بیشتر در کانون توجه جبهه‌های دیگر بودند.

از جمله این گروه‌ها فداییان اسلام با هدایت چهره شاخصی چون شهید هاشمی بود. گاهی اوقات ایشان را در تلویزیون نشان می‌دادند، ولی فرصتی به دست نیامد که از نزدیک با ایشان ملاقات کنم. چهره سید مجتبی با همان نگاه اول در ذهن انسان می‌ماند. ایشان در دیداری که حضرت آقا با جبهه‌های فداییان اسلام در جنوب داشتند، بآن صراحت لهجه در ذهن من باقی ماند، ولی این امکان برای من به وجود نیامد که از نزدیک با ایشان دیدار کنم، بعدها هم که به شهادت رسیدند و این توفیق دست نداد.

از شیوه فرماندهی بنی‌صدر چه خاطراتی دارید؟ بنی‌صدر در محاسبه‌هایش بحث تخصص را خیلی مطرح می‌کرد و این بود که اکثر جبهه‌هایی که می‌خواستند

اینجا همه از بنی‌صدر حرف‌شنوی داشتند و حرف او برایشان ملاک بود. بعد از عزل بنی‌صدر کم‌کم هماهنگی به وجود آمد و پیروزی‌های زیادی نصیب رزمندگان شد.

### تأثیر گروه‌های مردمی با توجه به فضای جنگ چگونه بود؟

تأثیرش این بود که به‌رغم میل بنی‌صدر به وجود آمدند و در مقابل دشمن ایستادند. چاره‌ای نبود و ما باید هماهنگ می‌شدیم تا جلوی دشمن را بگیریم، ولی باز هم آن وحدت یکپارچه وجود نداشت. آن موقع هم که لشکر و تیپی وجود نداشت؛ نهایتاً چند تا گردان از جبهه‌های پادگان ولیعصر بودند. بخشی از همان نیروهای اندک سپاه و ارتش هم در کردستان و برخی از نقاط دیگر، درگیر ضدانقلاب بودند. نیروهای مردمی از اصفهان و آذربایجان و جاهای دیگر به جنوب می‌آمدند و چون سازمان واحدی وجود نداشت که اینها را هماهنگ کند، آنها در منطقه با یکدیگر هماهنگ می‌شدند. مثلاً خود ما در سومار بودیم و با چند تا از جبهه‌های فداییان اسلام این هماهنگی را به‌وجود آوردیم. اینها چون حالت مردمی داشتند با ما و جهاد سازندگی و یا ارتش هماهنگی می‌کردند و همکاری‌شان چند جانبه بود، ولی منسجم و همه جانبه نبود.

بعد از رفتن بنی‌صدر باز هم این گروه‌ها تأثیر مهمی در جبهه داشتند؟ گفته‌اند که اینها در عملیات ثامن‌الائمه و حصر آبادان نقش مهمی داشتند، پس چرا از این گروه‌ها، به‌خصوص در حصر آبادان و دیگر عملیات‌ها اسمی برده نمی‌شود؟

وقتی ارتش و سپاه به شکل فعال وارد میدان شد، باید کارهای بزرگی انجام می‌شد و دیگر به صورت پارتیزانی و به صورت چریکی نمی‌شد جنگید، بلکه باید توری می‌جنگیدیم که هم کلاسیک باشد هم نامنظم به این صورت که روزها به صورت کلاسیک و منظم می‌جنگیدیم و شب‌ها در خط شکستن و در نفوذ در بین خطوط دفاعی دشمن از جبهه‌های فداییان اسلام و سپاه استفاده می‌کردیم. آن روزها

هم از فداییان اسلام به سپاه می‌رفتند و هم از افرادی که در جنگ‌های نامنظم فعالیت می‌کردند، به سپاه آمدند. سپاه بعد از ۲ الی ۳ ماه که از جنگ گذشت، شروع به سازماندهی نیروها و تشکیل بسیج کرد و ستاد جنگ‌های منظم و فداییان اسلام به صورت خودجوش

تمایل پیدا کردند که با سپاه ادغام شوند و این طور هم شد و برخی از آنها در حال حاضر جزو فرماندهان سپاه هستند.

برخی نیز به عنوان بسیجی تا پایان جنگ بودند. این گروه‌ها حضور داشتند، ولی نه به صورت مستقل. شما در جبهه غرب بودید و شهید هاشمی در جبهه جنوب فعال بودند، منتهی وصف ایشان به شما و دیگر رزمنده‌ها می‌رسید. چه خاطراتی از ایشان برای شما نقل



سریع صحبت‌های امام را درک کردند و در کوتاه‌ترین زمان و با کمترین امکانات، خود را به جبهه‌های مختلف رساندند. آنها اصلاً به فکر آینده‌شان نبودند و این برخاسته از تعهدی بود که نسبت به اسلام داشتند و آمدند و در مقابل دشمن ایستادند.

### از تعامل بین نیروهای نظامی نکاتی را ذکر کنید.

تقریباً بین سپاه و فداییان و جبهه‌های حزب‌اللهی ارتش هماهنگی خاصی برقرار بود؛ البته نه با همه ارتش، چون بنی‌صدر نه تنها نمی‌گذاشت هماهنگی بین آنها به وجود بیاید، بلکه تفرقه نیز ایجاد می‌کرد. او به ارتش ابلاغ کرده بود که شما حق ندارید به سپاه حتی یک فشنگ بدهید و بالطبع از طریق رده‌های بالا نمی‌شد کاری کرد و فقط می‌شد در سطح محلی کار کرد و این البته بستگی به فرمانده گروهان و گردان و تیپ داشت، ولی به‌طور کلی تا زمانی که بنی‌صدر بود، این هماهنگی به وجود نیامده بود که اگر به وجود آمده بود، جنگ ۸ سال طول نمی‌کشید. عراقی‌ها در آن چند ماهی که بنی‌صدر بود، آمدند و جای پای خودشان را محکم کردند؛ بعد هم طمعشان بیشتر شد و با حمایت مالی و سیاسی استخبار و آمریکا و اسرائیل و اروپا و حمایت پولی عربستان و کویت، به کشور حمله کردند.

انقلاب اسلامی که با یک فرهنگ تازه و اسلام ناب محمدی و رهبری سازش‌ناپذیر به وجود آمده بود، اینها را به وحشت انداخته بود. انقلاب ایران با کسی جنگ نداشت، ولی اینها قصد ادامه چپاول کشور را داشتند. حضرت امام آمده بود که جلوی این غارت‌ها را بگیرد و اینها هم بسیج شده بودند تا نگذارند این نظام شکل بگیرد. از داخل هم توسط عواملی چون بنی‌صدر به انقلاب صدمه می‌زدند.

در ارتش کسانی بودند که بنی‌صدر آنها را به کار گماشته بود و مانع از هماهنگی نیروها می‌شدند. فرمانده غرب کشور سپهبد شهید صیاد شیرازی بود. بنی‌صدر وی را کنار گذاشت و دو درجه‌اش را هم گرفت و سرهنگ عطاریان را به جای او گماشت که از عوامل جاسوس شوروی بود و بعدها اعدام شد. یا فرمانده لشکر ۸۱ را به کار گماشت که جزو کودتاچی‌های نوژه بود.

**چهره سید مجتبی با همان نگاه اول در ذهن انسان می‌ماند. ایشان در دیداری که حضرت آقا با جبهه‌های فداییان اسلام در جنوب داشتند، بآن صراحت لهجه در ذهن من باقی ماند، ولی این امکان برای من به وجود نیامد که از نزدیک با ایشان دیدار کنم، بعدها هم که به شهادت رسیدند و این توفیق دست نداد.**

در مقابل بنی‌صدر موضع‌گیری کنند، بیشتر روی کلمه تعهد تکیه می‌کردند و خطایشان هم بنی‌صدر بود، چون او غالباً جوسازی می‌کرد و در رفتن به جبهه‌ها بیشتر به دنبال این بود که فیلمی از او گرفته شود و بگوید که من هم در جبهه‌ها حضور دارم. واقعیت این است





که به وجود آمد، باعث شد همه مجموعه‌هایی که خودجوش بودند، به سمت این دو مجموعه گرایش پیدا کنند. ارتش با همان سبک و سیاق خودش کارها را ادامه می‌داد، در صورتی که سپاه، هم فداییان اسلام، هم ستاد جنگ‌های نامنظم و هم نیروهای پراکنده‌ای را که می‌آمدند، می‌پذیرفت، ولی چون باید عملیات‌های بزرگ انجام می‌شد، دیگر نمی‌شد جبهه‌ها را به صورت تکه‌تکه تقسیم و فرماندهی کرد، بلکه باید با یک انسجام و نظم همه جانبه، کارها دنبال می‌شدند و لازم بود ضربات بزرگی به دشمن می‌زدیم، مثل عملیات بیت‌المقدس. اگر چهار عملیات طریق‌القدس و ثامن‌الائمه و فتح‌المبین و فرماندهی کل قوا را جمع می‌کردیم، به اندازه بیت‌المقدس نمی‌شد. عملیات

عنوان کارمند صدا و سیما آمده بود. فداییان اسلام جبهه‌های محدودی را در اختیار داشت و نیروهای مسلح هم قبول داشتند که حتماً باشند. امثال سید مجتبی هم که شناخته شده بودند و بالاخره اینها را به شکلی به کار می‌گرفتند، ولی در جایی که سازمان بزرگ‌تر بود و باید کارهای بزرگ‌تری انجام می‌شد، باید با تأمل و درایت بیشتری اینها را به کار می‌گرفتند.

با توجه به تأثیر گروه فداییان اسلام، چرا بعد از مدتی برخورد‌های مناسبی با این گروه‌ها نمی‌شود؟ سید مجتبی ممنوع‌الجهه و مجبور می‌شود در تهران بماند. یکی دو بار هم داوطلبانه به جبهه می‌آید، فرماندهی که از شش‌گردان خود سید بوده، وقتی می‌فهمد سید مجتبی است، او را به تهران بر می‌گرداند. چرا چنین برخوردی با او می‌شود؟

این مطلب مصداق فردی داشته و عام و فراگیر نبوده و یا نباید تصور شود که از بالا ابلاغ شده باشد، چون بچه‌هایی بودند که روی آنها کار می‌شد و از نخستین کسانی بودند که به فداییان اسلام می‌پیوستند. اینها خالصانه وارد می‌شدند، ولی برخی نیز می‌خواستند طبق میل خودشان رفتار کنند و نمی‌خواستند تابع یک سازمان باشند، والا این طور نبود که خدای ناکرده نسبت به شهید بزرگوار شبهه‌ای باشد. شاید حساسیت بیشتر از این جهت بود که ایشان بسیار رک بودند و خیلی بی پروا مطالب را بیان می‌کردند. برای افرادی از قبیل سید مجتبی خیلی سخت بود که در یک چهارچوب سازمانی فعالیت کنند و حالا دیگر ارتش و سپاه و بسیج شکل سازمانی منسجمی پیدا کرده بود.

چه شرایطی پیش آمد که اینها در بدنه سپاه و بسیج حل و بعدها ساماندهی شدند؟ به خاطر عملیات‌های بزرگ، ما به دنبال وحدت بودیم که ضرورت داشت. فرماندهی را هم که خود امام بر عهده گرفته بودند و بر این مسئله تأکید داشتند. این وحدت

که بنی‌صدر زیاد بین بچه‌ها نمی‌رفت و از طرف دیگر بچه‌ها هم از روش فرماندهی او زیاد راضی نبودند، ولی در مورد مقام معظم رهبری این طور نبود. ایشان به عنوان نماینده امام به جبهه‌ها می‌رفتند. بچه‌ها هم چون می‌دانستند هر مطلبی را به ایشان بگویند، ایشان به حضرت امام منتقل می‌کنند و اطاعت پذیری حضرت آقا از امام هم زبانزد خاص و عام بود، لذا راحت‌تر حرف‌های خودشان را به ایشان بیان می‌کردند.

در ابتدای جنگ چندین گروه بودند که نیرو اعزام می‌کردند، از جمله ارتش و سپاه و ستاد جنگ‌های نامنظم، فداییان اسلام، جهاد سازندگی و دیگر نیروهای مردمی. بچه‌های فداییان اسلام می‌گویند رقتیم جنوب، ولی ارتش و سپاه، ما را پذیرش نکردند. چه ساز و کاری وجود داشت که این دو نهاد نیرو قبول نمی‌کردند، ولی فداییان اسلام قبول می‌کرد؟

ارتش سازمان مشخص خودش را داشت و به همان کیفیت هم عمل می‌کرد و نیروی مردمی پذیرش نمی‌کرد. در سپاه افراد باید شناسائی می‌شدند. سپاه از همان ابتدا که وارد جنگ شد، بر اساس یک کار نسو و ابداعی بود و لذا باید افراد خاصی را به کار می‌گرفت. بچه‌های سپاه باید کارهای چریکی انجام می‌دادند. افرادی که می‌آمدند اگر شناخته شده بودند، حتماً جذب می‌شدند، ولی اگر شناخته شده نبودند و مشخص نبوداز کجا اعزام شده‌اند، جذب نمی‌شدند. این نیروها بر اساس صحبت‌های امام که خواسته بودند جوان‌ها به جبهه‌ها بروید و دفاع کنید، اگر اعزامشان مشخص بود که از کجا آمده‌اند، سپاه به راحتی گزینش و پذیرش می‌کرد.

این ششویه مربوط به آبان سال ۵۹ بود، اما اگر افراد به صورت پراکنده می‌آمدند، نمی‌توانستیم آنها را به کار بگیریم، چون معلوم نبود که چه کاره هستند و ما در والفجر مقدماتی یک نفر را داشتیم که منافق بود و نقشه‌های عملیاتی را برداشت و برد سمت عراق. او به



**سازمان موجود ارتش تا حد زیادی از هم پاشیده بود. دشمن چنین اطلاعاتی را از نیروهای ما به دست آورده بود و بر همین اساس به کشور حمله کرد. در اینجا بود که نقش گروه‌های خودجوشی مانند فداییان اسلام فوق‌العاده موثر بود.**

بیت‌المقدس در حدود ۵۵۰۰ کیلومتر مربع وسعت داشت و شامل چندین تیپ و لشکر و گردان و ارتش و سپاه و قرارگاه بود. همه اینها احتیاج به سازماندهی و هماهنگی داشت، والا هیچ مورد خاصی نبود. باید زودتر دشمن را سرکوب می‌کردیم.

**و سخن آخر؟**

سخن آخر اینکه خدا روح شهدا را شاد کند و مخصوصاً سید مجتبی و شهدای فداییان اسلام را که به تأسی از نواب صفوی، زحمات بسیار زیادی را برای برقراری احکام دین خدا و برقراری امنیت و استقلال متحمل شدند. ■